



● در آمد

شنیدن احوالات شهید اشرفی اصفهانی، از زبان هم‌محلّی‌های قدیمی ایشان، لطف و ملاحظت و شیرینی خاص خود را دارد. علی‌الخصوص که راوی، خود روحانی و روحانی‌زاده باشد و امروز، مسؤولیت امامت جمعه زادگاه آن بزرگوار-خمنی شهر- را عهده‌دار باشد.

یک پاره نور معنوی بود...

■ گفت و شنود شاهد یاران با حجت‌الاسلام سید مجتبی میردامادی

به کرمانشاه بروند، محله و منطقه ما در خمنی شهر در داغ فرورفت. واقعاً همه متأثر بودند که چرا این نعمت از دست‌شان رفته است، هر چند ایشان در ایام تعطیلات و بسیاری از اوقات از سال به‌عنوان صله رحم به محل می‌آمدند و در مسجد حضور پیدا می‌کردند و مردم با استقبال بیش‌تر تلافی آن دوری‌ها را می‌کردند. حتی یادم هست عده‌ای از مردم خمنی شهر به منزل مرحوم آیت‌الله بروجردی رفتند و از ایشان خواهش کردند آقای اشرفی به محل برگردند، منتها آیت‌الله بروجردی فرمودند وجود ایشان برای کرمانشاه ضروری است، و در نتیجه شهید مدت‌ها به‌عنوان رئیس حوزه علمیه کرمانشاه و نماینده و وکیل تام‌الاختیار آیت‌الله بروجردی در آن‌جا بودند.

از زمان طلبگی شهید اشرفی در اصفهان چیزی به یاد دارید؟

زمانی که - تقریباً در سن هفت، هشت سالگی - از مأمومین مسجد ایشان بودم، شهید اشرفی در قم بودند و در ماه‌های محرم، صفر و رمضان به خمنی شهر می‌آمدند. شاید آن اوایل که من کم‌کم وارد جامعه شده بودم و به نماز جماعت علاقه داشتم، شهید در اصفهان بودند و آن‌جا تدریس می‌کردند و از علمای بزرگ محسوب می‌شدند، ولی بعد ایشان به قم رفتند و سپس به کرمانشاه اعزام شدند و تا پایان عمرشان که با شهادت همراه شد، در کرمانشاه بودند.

در آن "احیاء‌ها" آن‌چنان حالات نورانی و معنوی پیدا بود که من واقعاً آن خاطره‌های شیرین را فراموش نمی‌کنم. همیشه در بعد از ظهرهای ماه مبارک رمضان، ایشان تفسیر می‌گفتند و من جزو مستمعین‌شان بودم. به یاد دارم که گاهی منبر شهید دو ساعت طول می‌کشید کماکان، مسجد مملو

وقتی ایشان مأموریت پیدا کردند به کرمانشاه بروند، محله و منطقه ما در خمنی شهر در داغ فرورفت. واقعاً همه متأثر بودند که چرا این نعمت از دست‌شان رفته است، هر چند ایشان در ایام تعطیلات و بسیاری از اوقات از سال به‌عنوان صله رحم به محل می‌آمدند و در مسجد حضور پیدا می‌کردند و مردم با استقبال بیش‌تر تلافی آن دوری‌ها را می‌کردند.

از جمعیت بود. در کلام و چهره ایشان نور موج می‌زد. در یک کلمه، او "عبدالله" بود، عبدالله‌ی که علم، زهد، تقوا، وقار و سکینت را توأم کرده بود و مورد علاقه مرحوم آیت‌الله العظمی بروجردی قرار داشت، به‌طوری که مرحوم آیت‌الله بروجردی به ایشان مأموریت دادند به کرمانشاه بروند و در آن‌جا امام جماعت و رئیس حوزه علمیه و نماینده آیت‌الله بروجردی باشد. وقتی ایشان مأموریت پیدا کردند

می‌دانیم که شما پیش از این که به کسوت روحانیت در بیایید، همسایه شهید اشرفی اصفهانی بوده‌اید.

بله، ما با شهید اشرفی هم‌محل بودیم، یعنی فاصله بین زادگاه و خانه‌ای که من در طفولیت در آن زندگی می‌کردم تا منزل ایشان، شاید پنجاه متر بیش‌تر نبود.

شما متولد چه سالی هستید؟

۱۳۲۴. وقتی که کودک و طفل بودم، ایشان عالمی بزرگوار و روحانی و امام جماعت مسجد ما، در محله فتح‌آباد خوزان خمنی شهر، بودند. نام مسجدی که ایشان نماز می‌خواندند، ولی عصر (عج) است که آن وقت‌ها به آن مسجد آقا قاسم و مسجد حاج آقا عطاءالله اشرفی هم می‌گفتند. فاصله بین منزل ایشان و مسجد، شاید صد و پنجاه متر بود که منزل ما، بین منزل ایشان و مسجد قرار گرفته بود. من با این که کم سن و سال بودم، اما خیلی علاقه داشتم که نماز را به جماعت پشت سر ایشان بخوانم. اصلاً روح و جسم ایشان همه دارای جاذبه بود. راه رفتنش با سکینه‌الوقار بود. نورانیت، معنویت و علم در چهره ایشان همواره ظاهر و هویدا بود. من در طفولیت، سال‌ها جزو مأمومین نماز جماعت ایشان بودم. یادم هست شب‌های قدر در همان مسجد ولی عصر ایشان مراسم احیاء برگزار می‌کردند؛ احیائی که شکوه و معنویتش را نه قبلاً دیده بودم و نه بعدش تا الآن که خدمت شما هستم، دیده‌ام.

فعالیت های سیاسی ایشان چگونه بود؟

ایشان از آن علمایی بود که با شروع انقلاب از حضرت امام (ره) حمایت شدید انجام داد و بسیار مورد علاقه معظم له بود.

جناب عالی به عنوان یک امام جمعه از دشواری های این مسؤلیت مطلع هستید. با توجه به اهمیت خاصی که منطقه غرب در دوران دفاع مقدس داشت و حضور فرق مختلف مذهبی در آن استان، این مسؤلیت را دشوارتر می کرد، از این منظر هم در خصوص شهید اشرفی صحبت کنید.

عرض کردم که ایشان دارای یک نورانیت و جاذبه خاصی بود. واقعاً هیچ وقت آن ویژگی های خاص اخلاقی ای که ایشان داشتند، از یادم نمی رود که با همین خصوصیات اخلاقی، توانست مردم کرمانشاه را جذب کند و حقیقتاً مردم آن دیار، ارادت و علاقه شدیدی به این مرد بزرگ داشتند و به دلیل همین علاقه خیلی از مشکلات حل می شد، ولی با شروع انقلاب و مخصوصاً انتصاب آقای اشرفی اصفهانی از طرف حضرت امام (ره) به عنوان امام جمعه کرمانشاه، طبیعتاً حساسیت ها نسبت به ایشان بیش تر شد. قبل از آن یک مجتهد، عالم و مسؤل حوزه بودند، ولی بعد از انتصاب به دلیل این که شخصیت شان بعد سیاسی پیدا کرد، حساسیت احزاب مختلف نسبت به این عالم بیش تر شد و همان طوری که اشاره کردید، کرمانشاه شهری است که دارای فرقه های مختلف است و مخصوصاً چون در ایام جنگ یکی از پایگاه های نظامی کشور محسوب می شد، قطعاً مشکلات شهید، مضاعف و خیلی شدید شد، ولی بحمدالله شهید اشرفی، با صبر و بردباری و استقامت، از عهده این مسؤلیت برآمدند. حتی شهید اشرفی با توجه به این که یک مجتهد بودند، لباس نظامی به تن می کردند و در جبهه حاضر می شدند که البته این لباس سربازی اسلام و امام زمان (عج) بود. ایشان تفنگ به دست

می گرفت و برای تشویق جوان ها به جبهه می رفت. این ها صفات و حالات منحصر به فردی بود که شاید در کم تر افرادی دیده می شود. اطلاعاتی که حضرت امام (ره) در شهادت آیت الله اشرفی دادند و آیه ای که در اول این اطلاعیه آمده بود، نشان گر نهایت شخصیت ایشان است « و من المؤمنین رجال صدقوا...» یعنی از مؤمنین مردانی هستند که آنچه خدا با آن ها پیمان بست، صادقانه دنبال کردند، یعنی ایستادند پای دین و پیمانی که با خدا بسته بودند، بعضی مأموریت شان تمام شد- که اشاره بود به خود آیت الله اشرفی از طرف امام (ره)- و بعضی هم هنوز منتظر پایان مأموریتند. این آیه را من در مقاتل خوانده ام که امام حسین (ع) بر بالای سر مسلم بن عوسجه خواندند. وقتی مسلم بن عوسجه، در حال شهادت بودند، امام حسین (ع) سر او را روی زانو گذاشتند، این آیه را خواندند و برای شهید گریستند و فرمودند مسلم مردی شب زنده دار و تابع قرآن و ولایت بود. واقعاً در شخصیت آیت الله اشرفی هم ما می توانستیم صفات بارزی را لمس کنیم و ببینیم که شاید در دیگران کم تر بود و لذا فوق العاده مورد علاقه حضرت امام (ره) بودند؛ علاوه بر این که مورد علاقه مرحوم آیت الله بروجردی هم بودند. اگر کسی یک بار آقای اشرفی را می دید، بعد از آن دیگر قادر نبود دست از ارادت ایشان بردارد و واقعاً چقدر قساوت و ناجوان مردی می خواست برای آن گروه هایی که در این مقام برآمدند که یک پاره نور معنوی را ترور کنند و از بین ببرند. واقعاً آن ها انسان نبودند و الا انسان با دیدن این چهره تحت تأثیر قرار می گرفت.

آیا در کرمانشاه ملاقاتی با شهید اشرفی داشتید؟

من، یک مرتبه به اتفاق پدرم به دیدار ایشان رفتم و چند روزی هم میهمان شهید اشرفی بودیم. مسجد ایشان بسیار باشکوه بود و جماعت بسیاری در مسجد حاضر می شدند. البته در طول سال هم شخصیت هایی مثل آقای خزعلی و دیگر مبلغان

تراز اول مملکت از طرف ایشان دعوت می شدند و شب ها در مسجد شهید سخنرانی می کردند و واقعا آن مکان، یک پایگاه عظیم معنوی و تبلیغی برای هدایت و ارشاد بود.

یعنی به واسطه حضور ایشان، علمای دیگری هم به کرمانشاه رفت و آمد می کردند.

بله، همواره شخصیت هایی را دعوت می کردند و واقعا کرمانشاه را از نظر معنوی احیاء کردند.

اصلاً روحیات شهید به گونه ای بوده است که در کمال رأفت و مهمان نوازی همه را جذب کرمانشاه می کرده و در منزل خود پذیرای آن ها می شده است.

بله، مثلاً مرحوم پدرم، یک روحانی بودند به نام حاج آقا مجلسی میردامادی که از نمازگزاران و

نام

واقعاً چقدر قساوت و ناجوان مردی می خواست برای آن گروه هایی که در این مقام برآمدند که یک پاره نور معنوی را ترور کنند و از بین ببرند. واقعاً آن ها انسان نبودند و الا انسان با دیدن این چهره تحت تأثیر قرار می گرفت.

مأمومین پشت سر شهید اشرفی بودند و از طفولیت و طلبگی با هم رفاقت داشتند. شهید اشرفی بعد از این که به کرمانشاه رفتند، هر وقت به خمینی شهر می آمدند از پدرم دعوت می کردند که یک سفر دیگر به کرمانشاه برود. مثل همان یک نوبت که پدرم به کرمانشاه سفر کرد و من هم با ایشان همراه شدم و بسیار سفر خاطره انگیز و به یاد ماندنی ای بود.

و بعدها که خودتان ملیس به لباس روحانیت شدید نیز رابطه تان را با شهید اشرفی ادامه دادید.

در سفری که عازم مکه مکرمه بودم- شاید سفر اولی بود که مشرف شده بودم- شهید اشرفی هم آن سال مشرف شده بودند. یک بار، بین صفا و مروه، ایشان را در حال سعی دیدم؛ با چشم گریان و حال معنوی خاصی. یک روزی هم در منا وقتی از رمی جمرات برمی گشتم. ایشان برای رمی جمرات عازم بود، سرش شکسته و پانسمان شده بود. من ناراحت شدم و گفتم که چطور شده؟ فرمودند قبل از این که ما شیطان را رمی کنیم، شیطان ما را رمی کرد! بعد، معلوم شد که بادی آمده و ستون خیمه را بلند کرده و زده است به سر ایشان. این خاطره ای است که من هیچ وقت فراموش نمی کنم و شاید مربوط به چهل سال قبل یا بیش تر باشد.

تشویق ایشان نسبت به طلاب و اولین منبری که من در مسجد شهید رفتم، برایم خیلی جالب و به یادماندنی است. شب احیاء بود و من تازه معمم شده بودم. ایشان از پدرم خواستند که به آقازاده بگویند منبر بروند و من هم که تازه منبری شده بودم، هنوز منبری با آن جمعیت و وسعت



منطقه کرمانشاه از قبل هم حساسیت داشت و حضور فرق مختلف مذهبی در آن سامان ایجاب می‌کرد یک سنگر قوی تشیع در آن‌جا که نزدیک کردستان و شهرهای دیگری بود که در تبلیغ مذهب‌شان کوتاهی نمی‌کردند، ایجاد شود.

خیلی عالم دیده‌ام، اما کم‌تر مثل ایشان بوده‌اند. ایشان یک فرد جامع بود؛ هم ملا، هم زاهد، هم عابد، هم پارسا، هم عارف و هم دارای یک زندگی ساده. در عین حال با عزت نفس و مناعت طبع زندگی کردن، از ویژگی‌های ایشان بود.

به نظر تان علت این که مرحوم آیت‌الله بروجردی، شهید اشرفی را برای اداره حوزه علمیه کرمانشاه انتخاب کردند، چه بود؟

منطقه کرمانشاه از قبل هم حساسیت داشت و حضور فرق مختلف مذهبی در آن سامان ایجاب می‌کرد یک سنگر قوی تشیع در آن‌جا که نزدیک کردستان و شهرهای دیگری بود که در تبلیغ مذهب‌شان کوتاهی نمی‌کردند، ایجاد شود. مرحوم آقای بروجردی سعی کردند فردی را انتخاب کنند که هم از نظر علمی بتواند جوابگو باشد و هم از نظر جایزه‌های معنوی قادر باشد مردم را به دور خود جمع کند و انصافاً هم انتخاب خوبی کردند و

نرفته بودم، ولی به‌هرحال رفته بالای منبر و شاید اولین باری بود که از دست یک پدر روحانی و مشوق مثل آقای اشرفی هدیه‌ای دریافت کردم؛ ایشان مبلغی را در یک پاکت گذاشتند و خیلی مرا تشویق کردند.

به قولی این اولین مبلغ یا دشتی بود که در این راه دریافت کردید.

بله، دشت اول من از دست ایشان بود که برایم خیلی جالب بود. یک‌بار هم بعد از شهادت ایشان، حوزه علمیه اصفهان در مدرسه صدر مراسمی برپا کرد که سخنران آن مراسم من بودم و پسر ایشان - حاج حسین آقا که از روحانیون محترم و امام جماعت مسجدی در تهران هستند - بعد از سخنرانی من پای منبر ایستادند و به‌عنوان تشکر از مردم، من و حوزه، مطلبی را گفتند که آن هم برایم خیلی جالب بود. گفتند که مرحوم پدرشان، حتی در منزل و در حضور فرزندان نیز هیچ‌وقت سرشان را برهنه نمی‌کردند و معتقد بودند که باید همیشه آن وقار و سکینت روحانیت خودشان را حفظ کنند و هیچ‌وقت ندیدم که در مقابل میهمان عمامه از سر بردارند. از جمله ویژگی‌هایی که در خصوص شهید گفتند این بود که هر کاری داشتند مرا صدا می‌زدند «حسین». من یک روز به ایشان اعتراض کردم که شما پسران دیگری هم دارید، ولی هر کاری دارید مرا صدا می‌زنید. فرمودند: من دوست دارم لفظ مبارک «حسین» به زبانم بیش‌تر جاری شود، این‌که شما را صدا می‌زنم، به این سبب است که می‌خواهم نام حسین را بیش‌تر بر زبان بیاورم.

یادم هست که ایشان همیشه وقتی از منزل عازم مسجد بودند، از رویه‌روی منزل ما می‌گذشتند. این تصویری که از شهید در ذهن من نقش بسته، دیگر هرگز برایم تکرار نخواهد شد؛ این سکینه و وقار، این لب‌ها که به ذکر خدا مشغول بودند. در ماه مبارک رمضان مرسوم بود که هر کدام از آشنایان ایشان را یک وعده افطاری دعوت می‌کردند، پدر ما هم که از رفقای شهید بود همین کار را می‌کردند و من هم طبعاً دعوت می‌شدم. آقای اشرفی، در خوراکی خیلی مراقب بودند و سنت‌ها را بر سر سفره رعایت می‌کردند. رفتار شهید به‌گونه‌ای بود که در طول مدت میهمانی، من محو ایشان بودم، چون می‌دیدم چه معنوی در چهره دارند.

ایشان بر سر سفره‌ها برای همه احترام قائل بودند. سعی می‌کردند دیرتر شروع کنند و حتی المقدور دیرتر دست از غذا بکشند. خلاصه، حالات اخلاقی خاصی داشتند که من کم‌تر در افراد دیده‌ام.

اگر بخواهید خصوصیات اخلاقی شهید را خلاصه کنید، چه می‌گویید؟

تواضع، فروتنی، محبت، نیکی به یک طلبه و حتی محبت به یک طفل. عرض کردم من یک طفل بودم که به مسجد ایشان می‌رفتم، اما وقتی ما را می‌دیدند، به‌مان محبت و تشویق‌مان می‌کردند. من

ایشان در کرمانشاه واقعاً موفق بود.

قبل از شهید اشرفی، منافقین سه نفر از امامان جمعه را در محراب شهید کرده بودند و این تهدید وجود داشت که ایشان هم در برنامه این ترورها باشند، ولی شهید هیچ‌وقت حاضر نشدند نماز جمعه را ترک کنند. چه عاملی باعث بروز این روحيات بوده است؟

این‌ها طبیعی بود: «علی ان اولیاءالله لاخوف علیهم و لا هم یحزنون»؛ اولیاء خدا نه ترسی دارند نه حزنی. ایشان اگر می‌خواست حتی مقدار کمی در آن سنگر کرمانشاه تزلزل ایجاد کند، خیلی بد می‌شد. ایشان احساس تکلیف می‌کرد که سنگر را باید حفظ کرد، چه با حیات، چه با شهادت. شهادت ایشان که یک چهره معنوی دوست‌داشتنی بود، باعث شد که علاوه بر کرمانشاه، کل کشور هم تحت تأثیر قرار بگیرد. ایشان ترسی نداشت. اگر می‌خواست ترسی داشته باشد، آن‌طور نمی‌آمد دست بیعت به حضرت امام (ره) بدهد و تا آخر کار هم در اطاعت و پشتیبانی از حضرت امام (ره) کوتاهی نکند.

شما به شخصه از شنیدن خبر شهادت ایشان چه احساسی پیدا کردید؟

من از شهادت یا ارتحال بعضی‌ها منقلب شده‌ام یعنی احساس کردم که: تلم فی‌الاسلام تلمه... یکی ارتحال خود حضرت امام (ره) بود که یادم نمی‌رود. من با دوستانم در بیت امام ارتباط داشتم و شاید در اصفهان جزو اولین کسانی بودم که از ارتحال معظم له مطلع شدم. ساعت یازده و نیم شب بود که به بیت امام تلفن زدم، دیدم صدای گریه می‌آید و به من گفتند که ایشان ساعت ده و سی و پنج دقیقه دار فانی را وداع کرده‌اند. شب تا صبح خوابم نبرد. ایام شهادت امام صادق (ع) بود. صبح یک جلسه سخنرانی داشتیم، وقتی وارد مجلس شدم هنوز رادیو اعلام نکرده بود و هیچ‌کس از ارتحال امام خبردار نبود. در مجلس آقای ببالای منبر بود که بعد از آن قرار بود من به منبر بروم. آن آقا بعد از منبر گفت: «امن یجیب» را برای شفای امام بخوانید و من بی‌اختیار بغضم ترکید و شروع کردم به گریه کردن و گفتم فلانی دیگر امن یجیب نخوانید، خدا امام را از ما گرفت، و دیگر خدا می‌داند چه قیامتی برپا شد. یکی هم در خبر شهادت شهید اشرفی اصفهانی من گریه کردم، چون به حاج آقا علاقه داشتم و آن اخلاقیات آن بزرگوار را از نزدیک لمس کرده بودم، این بود که شهادت ایشان برای من تکان‌دهنده بود. البته در خیلی از مجالس ایشان، در گلستان شهدا و در مدرسه صدر از طرف حوزه علمیه، سخنران من بودم. خدا ان‌شاءالله مقامات ایشان عالی است متعالی بگرداند. مرحوم اشرفی از معدود کسانی است که واقعاً باید گفت تلم فی‌الاسلام... یعنی شکافی در اسلام پیدا شد که کسی نتوانست آن را برپا بکند. بعضی‌ها وقتی رفتند، ولو دیگران هم



خمینی‌شهری‌ها سخت اصرار داشتند که چون زادگاه شهید خمینی‌شهر است، باید این‌جا دفن شوند، منتها گلستان شهدای اصفهان با آن شکوه و عظمتی که دارد، هزاران شهید در آن‌جا مدفون هستند و مرکز استان است، راحت‌تر بود و خمینی‌شهری‌ها بالاخره پذیرفتند.

هر کسی که آقای اشرفی را می‌دید و دقایقی با معظم له صحبت می‌کرد، به ایشان علاقه‌مند می‌شد. او هیچ چیزی کم نداشت؛ از نظر علمی، تقوا، زهد، عرفان و توجه به خدا، قابل قبول بود. ما همیشه باید به این آیه توجه داشته باشیم که «ان الذین آمنوا و عملوا الصالحات سیجعل لهم الرحمن ودا»؛ آن کسانی که ایمان آوردند و عمل صالح انجام دادند، خداوند محبت‌شان را در قلوب مردم جای می‌دهد. محبت و عشق مردم به یک فرد، کاری خدایی است که نمی‌توان آن را تفسیر کرد. این، چیزی است که فقط خداوند سبحان قادر به انجام آن است. فرض بفرمایید که مردم، امام حسین (ع) را دوست دارند؛ نمی‌شود این محبت را از آن‌ها جدا کرد. اولیاء خدا هم همین‌طورند و شهید اشرفی واقعاً از ابرار و اولیاء خدا بود.

کسی که خدا او را دوست داشته باشد، دل‌های خلاقیت هم متمایل به او می‌شود.

یادم می‌آید شبی ایشان میهمان شوهرخاله ما که از روحانیون خمینی‌شهر است، بودند و من هم آن‌جا حضور داشتم. دو تا از آقازاده‌های‌شان هم بودند؛ حاج آقا محمد و حاج آقا حسین. من تازه طلبه شده بودم و سیوطی و حاشیه ملاعبدالله می‌خواندم. ایشان گفتند چه می‌خوانی؟ گفتم این درس‌ها را می‌خوانم. گفتند بیا جلو من چند تا سؤال از شما بکنم. سؤالاتی از من کردند و بعد هم تشویق کردند و هدیه‌ای به من دادند. در حقیقت، من دو هدیه از ایشان گرفتم؛ یکی در ارتباط با حوزه و درس و دیگری هم در خصوص آن منبری که شب اعیان در مسجد ایشان رفتم، این‌ها خاطره‌هایی است که هیچ‌وقت فراموش نمی‌کنم.

به ارتباط پدرتان با شهید اشرفی اشاره کردید. آیا آن‌ها هم حجره‌ای بودند؟

هم حجره‌ای بودن‌شان را نمی‌دانم، اما پدر شهید اشرفی، آقا اسدالله نام داشتند. ایشان پیرمردی زاهد و عابد و منبری بود. خانه ما نزدیک منزل ایشان و پدر من، هم‌سن ایشان بود و در دوران طلبگی با هم آمد و رفت داشتند و این روابط همان‌طور تا پایان عمر ادامه داشت.

خود شما هم از پدر شهید اشرفی چیزی به یاد دارید.

منبرهای ایشان را - موقعی که بچه بودم - یادم هست. به پدر شهید اشرفی، آقا میرزااسدالله می‌گفتند و پسوند مسأله‌گو در ادامه اسم‌شان گفته می‌شد. آقا میرزااسدالله معمولاً احکام می‌گفت. پیرمردی بود که محاسن خود را معمولاً رنگ حنا می‌گذاشت و خیلی هم انسان زاهد و آرامی بود. ■



ذلت نتیجه این خون‌های مظلومان است. اگر نخواهیم مقایسه کنیم ارتباطی بین شهدای محراب و اولین شهید محراب در اسلام وجود دارد. در این خصوص برای ما توضیح دهید.

بهترین ارتباط این است که این‌ها همه‌شان در راه خدا شهید شدند؛ امیرالمؤمنین (ع) به‌خاطر حمایتش از عدل و محرومان کشته شد، این‌ها هم همان راه علی (ع) را طی کردند و هدف‌شان همان هدفی بود که امیرالمؤمنین داشت. این‌ها در فکر، سخن، عمل و سرانجام هم شهادت، پیروان امیرالمؤمنین (ع) بودند.

گفته می‌شود تشییع جنازه باشکوهی در اصفهان و خمینی‌شهر برای شهید اشرفی برگزار شد. ظاهراً مردم خمینی‌شهر مانع از بردن ایشان به اصفهان می‌شدند. ماجرا چه بود؟

بله، خمینی‌شهری‌ها سخت اصرار داشتند که چون زادگاه شهید خمینی‌شهر است، باید این‌جا دفن شوند، منتها گلستان شهدای اصفهان با آن شکوه و عظمتی که دارد، هزاران شهید در آن‌جا مدفون هستند و مرکز استان است، برای شخصیتی مثل ایشان که بعدها توریست‌ها و میهمان‌های خارجی هم ممکن بود بخواهند بر مزارشان حضور پیدا کنند، راحت‌تر بود و خمینی‌شهری‌ها بالاخره پذیرفتند که برای حفظ شخصیت و اقتدار ایشان، حتی‌المقدور در یک جای وسیع‌تر، بزرگ‌تر و باعظمت‌تر به خاک سپرده شوند. خمینی‌شهر آن زمان، در اعتراض به این‌که چرا ایشان را می‌خواهند به اصفهان ببرند در حال اعتصاب بود، منتها فرزندان شهید بیشتر نظرشان بر این استوار بود که مزار شهید اشرفی در اصفهان باشد. در مجموع چون حاج آقا یک شخصیت بین‌المللی اسلامی بود، مناسب‌تر بود که مزار ایشان در نقطه‌ای مرکزی باشد تا بعدها مردم به مزار آن بزرگوار آسان‌تر امکان دست‌یابی داشته باشند.

علت این علاقه بیش از حد مردم به ایشان چه بوده است؟

به‌جای آن‌ها آمدند، ولی آن خلاءشان پر نمی‌شود. با این حال، خون پاک این عزیزان اسلام و نظام را آبیاری کرد.

درست مثل همان مثل معروف رایج در بین مردم که می‌گوید خون بر شمشیر پیروز است. این درسی است که حضرت اباعبدالله به ما دادند که شهادت برای مردان خدا پیروزی است. اگر ما نیز انقلاب‌مان امثال آیت‌الله اشرفی، آیت‌الله صدوقی و آیت‌الله مدنی را نداشت، مسلماً بدانید که الآن در دنیا آنچه شاهد آن هستیم وجود نداشت. همان‌طوری که در عصر خودمان هم اگر این بچه‌های مظلوم غزه این‌طور در مقابل چشم دنیا تکه‌تکه نمی‌شدند، این‌طور آبروی اسرائیل نمی‌رفت، این‌طور اسرائیل از نظر سیاسی شکست نمی‌خورد. حتی از نظر نظامی همه فکر می‌کردند اسرائیل یک غول وحشتناک در منطقه است. در مقابل، یک گروه مجاهد، آن هم با چهار تا موشک که از آن تعبیر می‌کردند به راکت، واقعاً اسرائیل به شکست خودش اذعان کرد. این شکست همان آه مظلومان و خون شهیدان بود که تأثیر خودش را گذاشت؛ هم از نظر سیاسی اسرائیل را شکست داد؛ هم از نظر نظامی آن را در بن‌بست قرار داد.

قطعاً شهادت امثال آیت‌الله اشرفی هم در احیای انقلاب و حفظ نظام مؤثر بود و ایشان، آیت‌الله بهشتی و شخصیت‌های بزرگی که قربانی شدند این انقلاب را بیمه کردند. اگر سی سال از انقلاب می‌گذرد و ما هر روز شاهد رشد و بالندگی آن هستیم، نتیجه شهادت و خون این شهداست. قرآن مجید می‌فرماید «و من قتل مظلوم فقد جعلنا لولیه سلطاناً»؛ کسی که مظلوم کشته شود، ما او را برای انتقام قدرت می‌دهیم. خون مظلومان این‌ها باعث شد که خدا به دیگران قدرت برای انتقام‌گیری دهد و انتقام‌گیری بهتر دیگر، این‌که همان منافقین که این جنایات را کردند، الآن منفورترین، منزوی‌ترین و بدبخت‌ترین گروه‌ها هستند و هر روزی در یک کشور مثل توپ فوتبال پاس‌کاری می‌شوند. این